

Political Culture Derived from Political and Civil Movements in the Arab Middle East Since ۲۰۱۱

Karim Nouri

PhD., Student in Political Science, Faculty of Law, Theology and Political Science, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran. karimnouri@yahoo.com

Alireza Mousavizadeh

Assistant Professor, International Relations, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran (**Corresponding Author**). contact@moussavizadeh.com

Hamid Ahmadi

Professor, International Relations, University of Tehran, Tehran, Iran hahmadi@ut.ac.ir

Abolghasem Taheri

Assistant Professor, Department of Political Science, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran. dr. Pajouhesh_IP@atu.ac.ir

Abstract

The purpose of the present study is to examine the political culture of political and civil movements in the Arab Middle East since ۲۰۱۱. The research method is descriptive-analytical. The results showed that the globalization and expansion of mass communication in the light of the Arabian region had dual impacts, with the explanation that this process, on the one hand, provided public awakening and public awareness of indigenous and national culture. In general, it has provided the ground for the growth of Islamic fundamentalist forces, and on the other hand, the expansion of the mass communication and domination of Western countries has created fundamental challenges for local culture. But in general, such a process has led to the spread of public awareness among the people and has led political systems to lose their complete domination of cultural tools (preparing the background to rebuild and enhance the legitimacy of systems).

Keywords: Political culture, political legitimacy, Arabic Middle East, political movements, civil movements, Libya, Yemen, Syria, Egypt, Tunisia, Arab Spring.

^۱ Received: ۲۰۱۹/۰۵/۳۱ - Revision: ۲۰۱۹/۰۸/۰۶ - Accepted: ۲۰۱۹/۰۹/۲۱

**© the authors

فرهنگ سیاسی برآمده از جنبش‌های سیاسی و مدنی در خاورمیانه عربی پس از سال ۲۰۱۱ م

کریم نوری

دانشجوی دکتری علوم سیاسی، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

karimnouri@yahoo.com

علیرضا موسوی زاده

استادیار، روابط بین‌الملل، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسئول).

contact@moussavizadeh.com

حمید احمدی

استاد، روابط بین‌الملل، دانشگاه تهران، تهران، ایران. hahmadi@ut.ac.ir

ابوالقاسم طاهری

استادیار، گروه علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. Pajouhesh_IP@atu.ac.ir

چکیده

هدف پژوهش حاضر بررسی فرهنگ سیاسی برآمده از جنبش‌های سیاسی و مدنی در خاورمیانه عربی پس از سال ۲۰۱۱ م است. روش پژوهش توصیفی-تحلیلی بوده و نتایج نشان داد که جهانی شدن و گسترش چشمگیر و برق‌آسای ارتباطات جمعی در پرتو آن در منطقه خاورمیانه عربی تأثیرات دوگانه‌ای داشته است: با این توضیح که این فرایند از یک سو موجبات بیداری و آگاهی عمومی مردمی را نسبت به فرهنگ بومی و ملی فراهم آورده و در کل، زمینه رشد نیروهای بنیادگرای اسلامی را مهیاء کرده و از سوی دیگر گسترش وسایل ارتباطی جمعی و سلطه کشورهای غربی بر آنها، چالش‌های اساسی برای فرهنگ محلی ایجاد کرده است. اما در کل، چنین فرایندی، به گسترش آگاهی‌های عمومی در بین مردم انجامیده و باعث شده است نظام‌های سیاسی، سلطه کامل خود را بر ابزارهای فرهنگی (که زمینه را برای بازسازی و تقویت مشروعیت نظام‌ها آماده می‌کرد) از دست بدهند.

کلیدواژه‌ها: فرهنگ سیاسی، مشروعیت سیاسی، خاورمیانه عربی، جنبش‌های سیاسی، جنبش‌های مدنی، لیبی، یمن، سوریه، مصر، تونس، بهار عربی.

مقدمه

بهار عربی یا به تعبیری بیداری اسلامی، به انقلاب‌ها، خیزش‌ها و اعتراضات در جنوب غربی آسیا و شمال آفریقا در سال‌های ۲۰۱۰ گفته می‌شود که تاکنون ادامه دارد. این اعتراضات بدان سبب که در کشورهای عرب در حال پیگیری است، با عنوان بهار عربی یاد می‌شود. تا به امروز مجموعه‌ای بی‌سابقه و در حال جریان از قیام‌ها، راهپیمایی‌ها و اعتراضات در کشورهای خاورمیانه عربی (عمدتاً عرب‌نشین شمال آفریقا و جنوب غرب آسیا) صورت گرفته است. عوامل متعددی را می‌توان به عنوان دلایل و انگیزه‌هایی نام برد که زمینه را برای رخداد این قیام‌ها مستعد کرده‌اند، از جمله، مسائلی مانند دیکتاتوری یا حکومت مطلقه، نقض حقوق بشر، فساد دولتی، رکود اقتصادی، بیکاری، فقر شدید و تعدادی از عوامل ساختاری دموگرافیک مانند درصد زیاد جوانان تحصیل کرده و نارضایتی در درون جامعه. همچنین برخی مانند فیلسوف اسلونیایی، اسلاوی ژیتک، حوادث پس از انتخابات ریاست جمهوری ایران در سال ۲۰۰۹ را به عنوان یکی از دلایل فرعی بهار عربی نسبت می‌دهد. انقلاب مخملی سال ۲۰۱۰ قرقیزستان نیز احتمالاً یکی از عوامل تأثیرگذار بر آغاز بهار عربی بوده است. عوامل تسریع‌کننده برای شورش در تمام شمال آفریقا و کشورهای حوزه خلیج فارس شامل تمرکز چندین دهه‌ای ثروت در دست اقتدارگرایان نشسته بر مسند قدرت، شفافیت ناکافی درباره گردش این ثروت‌ها، فساد و به خصوص امتناع جوانان در پذیرش وضع موجود و افزایش قیمت غذا و نرخ قحطی جهانی نیز یک عامل مهم بوده است، چون تهدیدی برای امنیت و قمیت جهانی غذا محسوب شده که به سطوح سال‌های بحران قیمت مواد غذایی جهانی یعنی ۲۰۰۷-۲۰۰۸ نزدیک می‌شوند. سازمان غفو بین‌الملل افشای اطلاعات محرمانه دیپلماتیک ایالات متحده توسط ویکی لیکس را به عنوان یک عامل تسریع‌کننده برای شورش‌ها مدنظر گرفته است. در طول سال‌ها، بسیاری از جوانان اهل اینترنت در کشورها دستخوش این قیام‌ها، به‌طور فزاینده‌ای سلطه اقتدارگرایان و سلطنت مطلق را به عنوان رخدادهای اشتباهی تشخیص داده‌اند که نیاز به تغییر و اصلاح دارد. النجمه زیدجالی، استاد دانشگاه عمان، به این تحول به عنوان زلزله جوانان اشاره کرده است. تونس و مصر، به عنوان اولین شاهدان قیام‌های بزرگ، از ملل شمال آفریقا و کشورهای خاورمیانه (مانند الجزایر و لیبی)، از این حیث متفاوت هستند که آن‌ها فاقد درآمد نفت قابل توجهی می‌باشند، و بدین ترتیب قادر نبودند توده‌ها را آرام کنند. موفقیت نسبی جمهوری دموکراتیک ترکیه، با مشخصه‌هایی همچون انتخاباتی آزاد علی‌رغم اعتراضات مسالمت‌آمیز، رشد سریع اما لیبرال اقتصاد، قانون اساسی سکولار با وجود دولت اسلامی، مدلی با عنوان (مدل ترکیه) را ایجاد کرد. اگر چه ممکن است انگیزه‌ای برای معترضان کشورهای همسایه محسوب نشود، اما الگویی خواستنی برای آن‌ها محسوب می‌شود.

حاکمان در تونس، مصر، لیبی و یمن از قدرت ساقط شده‌اند، جنگ داخلی در لیبی، یمن، سوریه، مصر و تونس به وقوع پیوسته است. قیام مدنی در بحرین رخ نموده است. تظاهرات بزرگ در الجزایر عراق، اردن، کویت، مغرب و سودان گسترش پیدا کرده و اعتراضات جزئی که در لبنان، موریتانی، عمان، عربستان سعودی و صحرای غربی، رخ داده است. همچنین در مرزهای رژیم صهیونیستی در ماه مه ۲۰۱۱ برخوردهایی اتفاق افتاده است. غالب مخالفان در کشورهای عربی شعار الشعب یرید اسقاط النظام، یعنی مردم خواهان برکناری رژیم هستند را سرمی‌دادند. سلاح‌های موجود از زمان جنگ داخلی لیبی یک شورش نهفته در کشور مالی را دامن زد، به‌طوری که کودتای مالی به عنوان «پیامد» بهار عربی در شمال آفریقا توصیف شده است. درگیری‌های فرقه‌ای در لبنان به عنوان یک نتیجه مستقیم از قیام سوریه و در نتیجه بهار عربی منطقه‌ای توصیف شده بود. این اعتراضات بیشتر روش‌های مقاومت مدنی در مبارزات مستمر را به اشتراک گذاشته است که می‌توان به اعتصاب،

تظاهرات، راهپیمایی‌ها و همچنین استفاده مؤثر از شبکه‌های اجتماعی (همچون یوتیوب، فیسبوک و توئیتر) برای سازماندهی، برقراری ارتباط و بالا بردن آگاهی در مواجهه با تلاش دولت‌ها در سرکوب و سانسور اینترنت اشاره کرد. این اعتراضات با پاسخ‌های خشونت‌آمیز از جانب مقامات و نیز از طرف شبه نظامیان طرفدار دولت و تظاهرکنندگان مخالف مواجه شده‌اند. این حملات سرکوب‌گرایانه از سوی تظاهرکنندگان در برخی موارد با خشونت پاسخ داده شده است. برخی از ناظران، جنبش بهار عربی و طرفدار دموکراسی را - از وجه مقیاس و اهمیت آن - با انقلاب ضد کمونیستی سال ۱۹۸۹ مقایسه کرده‌اند که با عنوان پاییز ملل از اروپای شرقی آغاز شد و کمونیسم حاکم بر کشورهای اروپای شرقی را برانداخت، اگرچه برخی دیگر معتقدند که چندین تفاوت کلیدی بین این جنبش‌ها وجود دارد که از آن جمله می‌توان به نتایج مورد درخواست معترضان و نقش سازمان‌یافته فناوری (اینترنت) در انقلاب‌های عربی اشاره کرد.

تحولاتی که از سال ۲۰۱۰ جهان خاورمیانه‌ای عرب را در نوردید، با خودسوزی یک جوان تونسسی و فشارهای اقتصادی در تونس آغاز شد، اما این حرکت بلافاصله توسط رسانه‌های مختلف غیردولتی به شدت انعکاس داده شد و به صورت دومینو سراسر جهان خاورمیانه عربی و شمال آفریقا را درنوردید. دیکتاتورهای مختلف عربی (از جمله تونس، مصر، لیبی و یمن) که منبع مشروعیت خود را به صورت سنتی و با ترکیبی از ابزارهای سرکوب و تطمیع و با تکیه بر حکومت‌های اقتدارگرا تعریف کرده بودند، یکی پس از دیگری سقوط کردند. اعتراضات اخیر موجی از نظریه‌پردازی‌ها را در رابطه با ماهیت، ریشه‌ها و پیامدهای انقلابات اخیر به دنبال داشته است. در واقع محققان مختلف به فراخور علایق و حوزه تخصصی خود به بررسی و نظریه‌پردازی در خصوص جنبه‌های مختلف این تحولات پرداخته‌اند. جوانب واقع‌بینانه و مشخصه‌های متمایز در تمامی این تحولات عبارتند از:

مشکلات اقتصادی جوامع مذکور: داده‌ها نشان می‌دهد که بیشتر کشورهای عربی که انقلاب را تجربه کرده‌اند از یک طرف تحولات جمعیتی سریعی را پشت سر نهاده‌اند. به علاوه اکثر جمعیت آنها را جوانان تشکیل می‌دهند و ساختار اقتصادی نیز عقیم مانده است. در خصوص ریشه‌های اجتماعی این تحولات نیز برخی بر عوامل سیاسی همچون فقدان دموکراسی و آزادی در رژیم‌های پیشین تمرکز بیشتری کرده و برخی بر عوامل اقتصادی چون فقر و بیکاری و تبعیض تاکید کرده و برخی نیز تلاش کرده‌اند تا با ارائه چارچوب‌های تلفیقی که هم عوامل سیاسی و هم عوامل اقتصادی و فرهنگی را دربرمی‌گیرد، به این بحث بپردازند.

پژوهش حاضر تلاش دارد تا ریشه‌های شکل‌گیری این تحولات را در متن تحول فرهنگ سیاسی و بحران مشروعیت ایجاد شده در کشورهای عربی بررسی کند. به عبارت دیگر، استدلال و فرضیه پژوهش حاضر این است که جهانی شدن ارتباطات به عنوان یک فرایند از دهه‌های گذشته و به ویژه پس از جنگ سرد با گسترش فضای مرزگشای ماهواره‌ها و اینترنت و نیز ایجاد شبکه‌های اجتماعی مفهوم وستفالیایی از دولت را به حاشیه برده، و مردمان جوامع تحت بررسی را در مقابل دولت‌های ستمگر و دیکتاتورها قرار داده است. از سوی دیگر افزایش جمعیت جوانان و وخیم شدن شرایط اقتصادی در این کشورها روی هم رفته بحران مشروعیت را در این کشورها ایجاد کرد که نتیجه آن وقوع تحولات بنیان برافکن در اینگونه از کشورها بوده است.

فرهنگ و فرهنگ سیاسی

فرهنگ را می‌توان مجموع ویژگی‌های رفتاری و عقیدتی اکتسابی افراد یک جامعه دانست. مفهوم فرهنگ در کنار واژه سیاست به معنای همکاری فرهنگی در عرصه سیاست و جامعه بوده و فرهنگ سیاسی به معنای چگونگی رفتار یک ملت در برخورد با حکومت است. فرهنگ سیاسی از موضوع‌های جدیدی است که در دوره معاصر در جامعه‌شناسی از آن بحث می‌شود و مطالعه فرهنگ سیاسی خاورمیانه عربی از موضوع‌های جامعه‌شناسی خاورمیانه به شمار می‌رود. در دهه اخیر، برای شناخت فرهنگ سیاسی خاورمیانه، دیدگاه‌های گوناگونی از سوی پژوهشگران ارائه شده است. در این زمینه، با توجه به جنبه‌های فردی و جمعی فرهنگ سیاسی، رهیافت روان‌شناختی و اجتماعی، دو رهیافت اصلی پژوهش حاضر بوده است. برخی صاحب‌نظران، فرهنگ سیاسی خاورمیانه عربی را به دلیل دارا بودن عناصری از جمله فردگرایی، سلطه‌پذیری، تقلید، انزوایی و نبود روحیه جمعی و حزب‌گرایی در تقابل با فرهنگ سیاسی توسعه یافته می‌دانند. برخی دیگر، افزون بر این عناصر بر این باورند که عناصری مانند عدالت‌طلبی، خیرخواهی و وفاداری به رهبران و از جان‌گذشتگی در فرهنگ سیاسی خاورمیانه عربی وجود دارد.

در این پژوهش تلاش شده است در ترسیم فرهنگ سیاسی در دو دوره پیش و پس از تحولات خاورمیانه عربی، گرایش‌های مردم به نظام سیاسی در سه سطح نظام، فرآیند و سیاست‌گذاری واکاوی شود. در سطح نظام سیاسی، مشروعیت حکومت، مهم‌ترین مسئله دانسته شده است، زیرا اطاعت یا رویگردانی مردمان از یک حکومت به ارزیابی مثبت یا منفی مردم درباره نظام سیاسی بستگی دارد. در سطح فرآیند، اصلی‌ترین محور، مشارکت مردمی است و اعتماد سیاسی، اصلی‌ترین زمینه ایجاد مشارکت به شمار می‌رود. در سطح سیاست‌گذاری نیز این مسئله طرح می‌شود که چه موضوع‌هایی برای مردم از اهمیت بیشتری در جامعه برخوردار است. دیدگاه پژوهش حاضر این است که میزان پشتیبانی مردم از نظام سیاسی و نیز میزان اعتماد و مشارکت سیاسی در پیش و پس از تحولات جهان عرب خاورمیانه تغییر کرده فرهنگ سیاسی مردم از «فرهنگ محدود - تبعی» به «فرهنگ تبعی - مشارکتی» تبدیل شده است. یعنی مردم خاورمیانه عرب پیش از تحولات و انقلابات خاورمیانه عربی، به صورت محدود و منفعلانه در امر سیاست شرکت می‌کردند و حال آنکه پس از انقلابات اخیر، مردم به این باور رسیدند که می‌توانند و باید در امر سیاست اثرگذار باشند. با توجه به پویایی فرهنگ سیاسی، فرهنگ سیاسی جوامع جهان عرب خاورمیانه تحت تأثیر تحولات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی اخیر دستخوش دگرگونی‌هایی شده است. در این زمینه، جامعه‌پذیری اولیه و جامعه‌پذیری مجدد بر افزایش یا کاهش اعتماد متقابل میان حکومت‌ها و مردمان اثر می‌گذارد. بنابراین، در کنار عوامل و منابع اولیه فرهنگ سیاسی و جامعه‌پذیری مانند موقعیت جغرافیایی، بافت جمعیتی، اقتصادی، دین و مذهب و نظام سیاسی که در ایجاد یا حفظ یا تقویت عناصر و ویژگی‌های فرهنگ سیاسی در خاورمیانه عربی مؤثر بودند، عوامل دیگری از جمله روند رو به افزایش شهرنشینی، بالا رفتن درجه سواد و دسترسی جوانان به رسانه‌های جمعی، از جمله عوامل مؤثر در جامعه‌پذیری سیاسی مجدد آنان به شمار می‌رود. در نتیجه، سبب تجدید نظر در دیدگاه‌ها و تلقی مردم به نظام‌های سیاسی پیش از انقلابات اجتماعی و سیاسی جهان عرب خاورمیانه شده است. نقطه اوج این روند سیاسی شدن را در انقلابات اجتماعی و سیاسی خاورمیانه عرب همچون تونس، مصر و لیبی می‌بینیم.

پژوهش حاضر در پی اثبات این مسأله است که فرهنگ سیاسی مردم خاورمیانه عربی پس از انقلاب‌های سیاسی و اجتماعی نسبت به پیش از آن تغییر اساسی کرده است. تا پیش از پیروزی این انقلاب‌ها، فرهنگ سیاسی حاکم بر کشورهای خاورمیانه‌ای عرب محدود - تبعی بوده است، زیرا استمرار اندیشه فره ایزدی و غلبه عنصر استبداد در این نظام‌های سیاسی، این فرهنگ را به دنبال داشته است. در نتیجه این نگرش، مردم، خود را پیرو حاکمان می‌دانستند و برای خود در اظهار نظر

نسبت به نظام سیاسی حقی قائل نبودند. از این رو، این امر آثاری چون بی‌اعتمادی و بدبینی سیاسی در پی داشته است. با پیروزی انقلاب اجتماعی و سیاسی، فرهنگ سیاسی مردم خاورمیانه عربی که نقش منفعلانه در فعالیت‌های سیاسی داشتند، دچار تغییر شده و به صورت فرهنگ سیاسی تبعی - مشارکتی درآمده است. در این نوع نگرش، افراد به گروه‌های فعال و منفعل تقسیم می‌شوند. گروه فعال نسبت به تمام اهداف سیاسی حساس بوده و می‌تواند در بسیاری از موارد، رفتار نخبگان را در زمینه تصمیم‌های سیاسی تحت تأثیر قرار دهند. در این پژوهش، برای نشان دادن تغییر و تحول در فرهنگ سیاسی مردم خاورمیانه عرب با مقایسه فرهنگ سیاسی دوران پیش از انقلاب‌های سیاسی و اجتماعی با دهه پس از آن تلاش شد تا با این مقایسه بتوان به وجه تمایز و تشابه آن شناخت پیدا کرد و با ارزش‌گذاری و تقویت عناصری که سبب افزایش اعتماد میان حکومت‌کنندگان و حکومت‌شوندگان و ورود مردم در فرآیند سیاسی می‌شود، فرهنگ جدید تداوم یابد. در این راستا، برای ترسیم فرهنگ سیاسی مردم در مقاطع ذکر شده، از رهیافت آلموند و همکارانش استفاده شده است. براساس این رهیافت، برای ترسیم فرهنگ سیاسی، گرایش‌های شهروندان را می‌توان در سه سطح از نظام سیاسی (نظام، فرآیند، سیاست‌گذاری) توصیف نمود.

نظریه فرهنگ سیاسی^۳ با مفهوم‌سازی و بررسی‌های ناظر بر فرهنگ^۴ شکل گرفته است. «مفهوم فرهنگ» از جمله پژوهش‌های انسان‌شناسی است که دانشمندان علوم سیاسی به منظور تأکید بر فرهنگ به عنوان عامل تعیین‌کننده اصلی در رفتار انسان‌ها بدان توجه کرده‌اند. بر این اساس فرهنگ را می‌توان، مجموع ویژگی‌های رفتاری و عقیدتی اکتسابی اعضای یک جامعه خاص دانست. ویژگی اکتسابی بودن، فرهنگ را از رفتاری که نتیجه وراثت زیست‌شناختی است، متمایز می‌سازد (کوئن، ۱۳۷۵، ص ۳۶). درباره فرهنگ، تعریف‌های گوناگونی بیان شده است که در آن به دلیل متفاوت بودن جهت و اهداف هر یک با یکدیگر، اختلاف نظرهای فراوانی به چشم می‌خورد. ای. بی. تیلور^۵، مفهوم فرهنگ را در سال ۱۸۷۱ وارد رشته انسان‌شناسی کرد و چنین تعریفی از آن به دست داد: فرهنگ، همان کل پیچیده‌ای است که شامل معلومات، باورها، هنر، اخلاقیات، قانون، عرف و تمامی دیگر انواع قابلیت‌ها و عاداتی می‌شود که انسان به عنوان عضو جامعه کسب می‌کند (بدیع، ۱۳۷۶، ص ۳۸). در میان تعریف‌های بسیاری که از فرهنگ شده است، کروبر^۶ و کلاکھون^۷ نزدیک به ۱۶۰ تعریف را مهم دانسته‌اند. پیش از بیان چند تعریف از فرهنگ، باید دانست که تا نیمه دوم قرن هیجدهم، اصطلاح امروزی فرهنگ در اروپا رایج نبود و بیشتر در کنار واژه تمدن^۸ به کار می‌رفت (چیلکوت، ۱۳۷۷، ص ۳۳۶). بنابراین، درباره رابطه میان فرهنگ و تمدن، آرای متفاوتی هست و حتی برخی این دو را هم‌معنا دانسته‌اند. برخی دیگر با توجه به گستردگی معنای تمدن، آن را شامل فرهنگ نیز می‌دانند. گروهی دیگر، با توجه به گستردگی معنای فرهنگ، آن را شامل تمدن هم می‌شمارند، چنان که در تعریف تیلور، انسان‌شناسان تمامی میراث اجتماعی را فرهنگ می‌دانند. در مقابل، افرادی مانند موریس دورژه، با دسته‌بندی عوامل روحی و عوامل مادی، میان فرهنگ و تمدن تفاوت می‌گذارند (دورژه، ۱۳۷۶، ص ۱۳۶۰). با توجه به این دیدگاه‌ها می‌توان گفت در هر فرهنگ، دو زمینه جدا از هم وجود دارد: یکی فرهنگ مادی و دیگری فرهنگ معنوی. فرهنگ مادی، همه دستاوردهای مادی یا تکنولوژیک جامعه است که به این جنبه از فرهنگ، تمدن نیز گفته‌اند. فرهنگ معنوی نیز دیگر موضوع‌های فرهنگ را

^۳Political culture

^۴Culture

^۵E.B.Taylor

^۶Kroeber

^۷Kluckhohn

^۸Civilization

دربرمی گیرد. همچنین میان جنبه‌های مادی و معنوی فرهنگ، کنش‌های متقابل وجود دارد (کازمی، ۱۳۸۶، ص ۳۵). دورکیم، فرهنگ را مجموعه‌ای از باورها و احساسات مشترک میان اعضای جامعه تعریف می‌کند. از این رو، فرهنگ اساساً عنصر بنیان‌گذار ساختار اجتماعی و اصل تنظیم‌کننده کنش اجتماعی است که خود بدان شکل و جهت می‌بخشد و چونان «روان یک جامعه»، خود را بر اعضاء چیره می‌کند (چیلکوت، ۱۳۷۷، ص ۳۳۶). ماکس وبر در سطح عام و کلی، فرهنگ را مرکب از انواع باورها و نمادهای آرمانی اقتدار، یعنی سه نوع اقتدار سنتی، فرهمندانه و عقلانی می‌داند. این انواع آرمانی اقتدار، مشروعیت خویش را از کنش‌های افراد تشکیل دهنده جامعه می‌گیرند. کنش‌هایی که خود به آداب و سنت‌های جامعه مقیدند و به سمت هرچه عقلانی‌تر شدن گرایش دارند. در نتیجه، کنش‌های افراد برگرفته از باورهایی است که پشتیبان و نگه دارنده جامعه است (وئوتقی و نیک خلق، ۱۳۸۶، ص ۱۶۳). تالکوت پارسونز، یکی از صاحب‌نظران معروف مکتب ساختارگرایی، با به کارگیری روش ساختی - کارکردی، فرهنگ را چنین تعریف کرده است: «منظومه‌های الگویافته یا مراتب‌دار از نمادهایی که موضوع سمت‌گیری کنش‌ها هستند. مؤلفه‌های درونی شده شخصیت یکایک کنش‌گران و الگوهای نهادینه نظام‌های اجتماعی». بنابراین، او فرهنگ را براساس سه مقوله کارکردی اساسی یا سه نظام مشخص می‌سازد:

۱. مقوله شناختی^۹ یا نظام‌های عقیدتی،
۲. مقوله مایه‌گذارانه^{۱۰} یا نظام‌های برخاسته از نمادهای گویا (سمبلی)،
۳. مقوله ارزش‌یابانه^{۱۱} یا نظام‌های دارای جهت‌گیری ارزشی. بدین ترتیب، باورها، نمادهای گویا و ارزش‌ها برای تحلیل یک جامعه، موضوعیت دارند. پارسونز در مقام یک جامعه‌شناس، جهت‌گیری‌های انسان‌شناختی و روان‌شناختی را در نظریه خود درباره فرهنگ درهم آمیخت. او نیز مانند ماکس وبر، بر کنش‌ها و جهت‌گیری‌های فردی تأکید می‌کرد و شخصیت را بسیار شبیه نظام اجتماعی می‌دانست، در حالی که روان‌شناس، جنبه‌هایی از شخصیت همچون فراگیری، دلیل تراشی، سرکوب و غیره را در سطح فردی بررسی می‌کند و جامعه‌شناس، آنها را در سطح نظام اجتماعی می‌کاود. بنابراین، در نظر ایشان، شخصیت انسان‌ها از باورها، نمادها و ارزش‌ها که همگی مؤلفه‌های نظام فرهنگ هستند، بهره می‌گیرد. از این رو، فرهنگ با سطح فرد یا سطح شخصیت و نیز با سطح جمع یا سطح اجتماعی ارتباط دارد (چیلکوت، ۱۳۷۷، ص ۳۴۲-۳۴۰). با توجه به مجموع تعریف‌های یاد شده می‌توان گفت:

۱. فرهنگ، ذاتی نیست، بلکه اکتسابی، آموختنی و انتقال‌پذیر است،
۲. فرهنگ، اشتراکی و محصول همکاری انسان‌ها است که در هر جامعه، با ویژگی‌های اقتصادی و اجتماعی آن جامعه پیوند مستقیم دارد،
۳. میان جنبه‌های مادی و معنوی فرهنگ، کنش‌های متقابل وجود دارد،
۴. فرهنگ پیوسته در حال دگرگونی است و پویاست،
۵. فرهنگ، مؤلفه‌ها و اجزایی دارد که به صورت مجموعه‌ای به هم پیوسته و نیز نوعی ساختار است. از سوی دیگر، با توجه به تعریف پارسونز از فرهنگ، باورها، نمادهای گویا و ارزش‌ها، عناصر این ساختارند.

^۹ Cognitive
^{۱۰} Cathectic
^{۱۱} Evaluative

اصطلاح فرهنگ سیاسی پس از جنگ دوم جهانی در ادبیات توسعه سیاسی مطرح شد. با توجه به گذار جوامع از مرحله پیش صنعتی به مرحله صنعتی، سخن از توسعه سیاسی به میان آمد، زیرا فرهنگ سیاسی نیز بخشی از جامعه‌شناسی توسعه سیاسی است. با توجه به معنای فرهنگ سیاسی که پرسش از چگونگی رفتار یک ملت در برخورد با حکومت است، این موضوع در علم سیاست و فلسفه سیاسی بی‌سابقه نبود. از این رو، هم در منابع اسلامی و نزد دانشمندان اسلامی از جمله فارابی، خواجه نصیرالدین طوسی، ابن خلدون و هم در آثار دانشمندان غربی همچون ماکیاوول، منتسکیو، روسو و دوتوکویل بحث‌هایی درباره آن می‌توان یافت (آل غفور، ۱۳۷۵، ص ۱۱۴). همچنین تعبیر فرهنگ سیاسی را در آثار جامعه‌شناسی و مردم‌شناختی کسانی مانند ساموئل بوراندنر، آدام اولام، روت بند یکت، مارگارت مید، آبراهام کاردینر و رالف لیتون می‌توان پی گرفت (رزاقی، ۱۳۷۵، ص ۲۰۱).

نخستین بار واژه فرهنگ سیاسی را گابریل آلموند^{۱۲} در علم سیاست به کار برد. وی نخست در سال ۱۹۵۶ در تلاش اولیه‌ای که برای طبقه‌بندی و مقایسه نظام‌های سیاسی صورت داد، مفهوم فرهنگ سیاسی را چنین تعریف کرد: هر نظام سیاسی در درون الگوی خاصی از سمت‌گیری برای کنش سیاسی فعالیت دارد که خوب است آن را فرهنگ سیاسی بنامیم. وی در سال ۱۹۶۳ با همکاری وربا در کتاب فرهنگ مدنی، این مفهوم از فرهنگ سیاسی را گسترش داد و از آن برای بازکاوی تجربی ایستارهای موجود در پنج کشور، بریتانیا، آلمان، ایتالیا، مکزیک و آمریکا بهره گرفت. آنها فرهنگ سیاسی را براساس جهت‌گیری‌ها و ایستارهای سیاسی افراد در قبال نظام‌های سیاسی خویش تعریف کردند (چیلکوت، ۱۳۷۷، ص ۳۴۵).

اثر مهم دیگر، کتاب فرهنگ سیاسی و توسعه سیاسی نوشته لوسین پای و سیدنی وربا است. در این کتاب، فرهنگ‌های سیاسی مختلف در کنار هم بررسی و مقایسه شده‌اند. پای، فرهنگ سیاسی را یک چارچوب مناسب برای آموختن روان‌شناسی فردی و جامعه‌شناسی گروهی می‌داند که با آن می‌توان نظام‌های سیاسی را دسته‌بندی کرد و چگونگی توسعه و تغییر آنها را دریافت (گل محمدی، ۱۳۸۱، ص ۳۷۷). همچنین آلموند و پاول در کتاب چارچوبی نظری برای بررسی سیاست تطبیقی که در واقع، کامل شده فصل‌های موجود در بخش‌های اول و دوم کتاب مباحث تطبیقی یک دیدگاه جهانی است، با رویکردی ساختاری - کارکردی در بررسی سیاست تطبیقی، افزون بر پرداختن به فرهنگ سیاسی، معتقدند جنبه‌های گوناگون فرهنگ سیاسی ملت‌های مختلف را می‌توان با هم مقایسه کرد (آلموند، پاول و مونت، ۱۳۸۱، ص ۷). مبنای مفهوم‌سازی فرهنگ سیاسی در آثار آلموند، براساس اندیشه و الگویی است که پارسونز در زمینه فرهنگ دارد. وی با تقسیم فرهنگ به سه ایستار شناختی، عاطفی و ارزشی، بر آن است که باورها، نمادهای گویا و ارزش‌ها، در تحلیل یک جامعه اثرگذارند. دسته‌بندی پارسونز، توجه عالمان سیاست از جمله رفتارگرایانی همچون آلموند را به خود جلب کرد. بر این اساس، آلموند و وربا در کتاب فرهنگ مدنی، فرهنگ سیاسی را اینگونه تعریف کرده‌اند: «الگوهای جهت‌گیری^{۱۳} نسبت به موضوعات سیاسی، مانند احزاب، دادگاه‌ها، قانون اساسی و تاریخ دولت». جهت‌گیری به معنای داشتن استعداد و آمادگی، برای اقدام سیاسی است که عواملی مانند سنت، خاطرات تاریخی، انگیزه‌ها، هنجارها، احساسات، عواطف و نمادها، این اقدام‌ها را تعیین می‌کنند (کشاوری، ۱۳۸۳، ص ۱۷۳).

در نظر مکریدیس، فرهنگ سیاسی از اهداف مشترک و قواعد همکاری‌های فردی و گروهی که همگان پذیرفته باشند، تشکیل شده است (چیلکوت، ۱۳۷۷، ص ۳۴۸).

^{۱۲}Gabriel Almond

^{۱۳}Orientation

رابرت دال، در تعریفی متفاوت از فرهنگ سیاسی، از آن به عنوان عامل تعیین کننده الگوهای متفاوت سیاسی یاد می کند. عناصر مهم فرهنگ سیاسی از نظر وی عبارتند از:

۱. جهت گیری برای حل مسائل: آیا جهت گیری افراد در حل مسائل، عمل گرایانه است یا عقلانی؟
 ۲. جهت گیری برای اقدام جمعی: آیا جهت گیری ها در رفتارهای جمعی، مشارکت جویانه است یا فردگرایانه؟
 ۳. جهت گیری برای نظام سیاسی: آیا جهت گیری ها به نظام سیاسی، هم گرایانه است یا واگرایانه؟
 ۴. جهت گیری برای مردم: آیا جهت گیری ها نسبت به مردم براساس اعتماد است یا بی اعتمادی؟ (رزاقی، ۱۳۷۵، ص ۲۰۲).
- بنابراین، فرهنگ سیاسی را به فرهنگ سیاسی خرد و کلان می توان تقسیم کرد. البته تقسیم های مختلفی از فرهنگ سیاسی می توان ارائه داد که پرداختن به آنها از عهده این پژوهش خارج است.
- آلموند در ارزیابی سطح فرهنگ سیاسی، چهار ضابطه را یادآور شده است:
۱. میزان دانش (شناخت) فرد درباره ملت، نظام سیاسی در مفهوم کلی آن، تاریخ، اندازه و موقعیت، قدرت، ویژگی های قانون اساسی و... چگونه است؟ احساساتش از ویژگی های بانظم چیست؟ باورهای کم و بیش مورد توجه قرار گرفته اش و داوری ها درباره آنها چیست؟
 ۲. از ساخت ها و نقش های نخبگان سیاسی مختلف و خط مشی های سیاسی پیشنهادی که در جریان رو به رشد خط مشی سازی وجود دارد، چه دانشی دارد؟ احساس ها و باورهایش درباره این ساخت ها، رهبران و خط مشی های سیاسی پیشنهادی چیست؟
 ۳. درباره جریان رو به پایین اجرای خط مشی، ساخت ها، افراد و تصمیم های درگیر در این روندها چه دانشی دارد؟ احساس ها و باورهایش درباره آنها چیست؟
 ۴. چگونه خود را به عنوان عضوی از نظام سیاسی می شناسد؟ در مورد حقوق، قدرت ها، تعهد ها و راهبردهای مربوط به دسترسی به نقطه نفوذ چه می داند؟ او درباره قابلیت هایش چگونه می اندیشد؟ چه هنجارهای مشارکتی یا اجرایی را می شناسد یا در صورت بندی داوری های سیاسی یا رسیدن به باورها شناسایی می کند و به خدمت می گیرد؟ (پالمر، لاری و گایل، ۱۳۷۱، ص ۱۰۲). بدین ترتیب، در شناخت رابطه فرهنگ سیاسی و نظام سیاسی، فرهنگ سیاسی با انواع گوناگون جهت گیری های کلی، شناختی، احساسی و ارزشی نسبت به نظام سیاسی، جنبه های درون داد و برون داد و سرانجام، به عنوان بازیگر سیاسی مشخص شده است.

انواع فرهنگ سیاسی

آلموند و وربا، براساس ضابطه‌های پیشین، سه نوع مثالی از فرهنگ سیاسی ارائه دادند. عامل اصلی در این طبقه‌بندی، تأکید آلموند بر نقش‌های تبعه‌ها و مشارکت‌کنندگان است. بنابراین، آگاهان از نظام سیاسی، چه بسا تابع باشند، یعنی «افرادی که به نظام سیاسی گراییده‌اند و برون‌دادهای آنان، مانند اقدام‌های رفاهی، قوانین و غیره ممکن است بر زندگی‌شان اثر داشته باشد، ولی آنها به مشارکت در ساختارهای درون‌داد، گزینشی ندارند».

با توجه به همین دیدگاه‌ها، آلموند در کتاب فرهنگ مدنی، تقسیم‌بندی زیر را از فرهنگ سیاسی ارائه داد:
الف) فرهنگ سیاسی محدود: در آن، ساختارها بدون دولت شکل می‌پذیرند. فرد نه به طور مستقیم از عملیات یا خط‌مشی سیاسی و «نظام سیاسی ملی» آگاه است و نه خود را عضوی از یک ملت می‌شناسد. آنان هرگز خود را در شکل‌گیری تصمیم‌ها یا دگرگونی‌های سیاسی اثرگذار نمی‌دانند. افراد انسانی اعتقاد دارند که خود را به پیروی از دستورهای حکومت ملزم می‌دانند، ولی برای خود در حکومت نقشی قائل نیستند یا از حقوق خود آگاهی ندارند (پالمرو و دیگران، ۱۳۷۱، ص ۱۰۲).

ب) فرهنگ سیاسی تبعی: در این نوع فرهنگ سیاسی، افراد از وجود نظام سیاسی و نقش‌های گوناگون حکومت آگاهی دارند، ولی چون خود را شریک فعالی در امر سیاست نمی‌دانند، سازوکارهای ورودی ساختار را نمی‌شناسند و خود را از اینکه بتوانند بر این سازوکارها اثر بگذارند، ناتوان می‌شمارند. به بیان دیگر، مردم به ظاهر، سیاست را پیگیری می‌کنند، ولی از نظر ذهنی و روانی در خود احساس تعهد و تکلیفی ندارند. در این نوع فرهنگ، نخبگان سیاسی پاسخگوی مردم هستند و مردم معمولاً قدرت را درون آنان متجلی می‌یابند. ساختار انتخاباتی در این فرهنگ هست، ولی عمل انتخاب، ناآگاهانه می‌باشد. بنابراین، افراد نقش فرمان‌بردار و منفعلانه دارند. شاید بتوان گفت در آن، افراد از نتایج کار حکومت آگاهند، ولی در فرآیندهای سیاست‌گذاری شرکت نمی‌کنند (چیلکوت، ۱۳۷۷، ص ۳۴۶).

ج) فرهنگ سیاسی مشارکتی: مشارکت‌کنندگان سیاسی، افرادی هستند که از ساختار و روند نظام سیاسی و خواست‌های نظام سیاسی آگاهند و در کار تصمیم‌گیری دخالت می‌کنند (رزاقی، ۱۳۷۵، ص ۲۰۳).

نمونه‌های یاد شده، به صورت خالص در هیچ فرهنگی وجود ندارد و معمولاً تمام فرهنگ‌های سیاسی، ترکیبی از این سه گونه‌اند. از این رو، آلموند و وربا، با ترکیب آنها، سه نوع فرهنگ سیاسی ترکیبی را بیان می‌دارند که عبارتند از:

د) فرهنگ سیاسی محدود - مشارکتی: این فرهنگ در بسیاری از کشورهای در حال توسعه جاری است. نهادهای سیاسی و ارزش‌های رهبران، ویژگی فرهنگ سیاسی مشارکتی را دارد، ولی وفاداری‌های ابتدایی توده‌ها به طور مستقیم در سطح قبیله، دهکده و رهبران مذهبی باقی می‌ماند. بنابراین، اگرچه افراد، نمادهای مشارکت متعددی چون پرچم‌ها، قوانین اساسی و سرودهای ملی را ایجاد می‌کنند، ولی سودمندی این نمادها در به جنبش درآوردن توده‌ها و پشتیبانی برای رژیم ناچیز است (پالمرو و دیگران، ۱۳۷۱، ص ۱۰۳).

تجزیه و تحلیل‌های آلموند و وربا درباره فرهنگ سیاسی پنج کشور دموکراتیک (آمریکا، انگلستان، آلمان، ایتالیا و مکزیک) به این نتیجه رسید که بهترین محیط فرهنگی برای یک کشور دموکراتیک، هیچ یک از شش فرهنگ یاد شده نیست، بلکه تنها فرهنگ مدنی (اجتماعی) است که ترکیبی از چند فرهنگ است. آلموند می‌نویسد: فرهنگ اجتماعی عبارت از فرهنگ سیاسی مرکب است. در آن، بسیاری افراد در سیاست فعال‌اند، ولی گروهی نیز وجود دارند که نقش غیرفعال را در موضوع انتخاب

می‌کنند. مهم‌تر اینکه حتی در میان کسانی که نقش سیاسی فعالانه شهروندی را ایفا می‌کنند، نقش‌های تبعی و محدود نیز جایگزین نشده است. نقش مشارکتی، به نقش‌های تبعی و محدود نیز اضافه شده است. این بدان معناست که شهروند فعال، کماکان روابط سنتی و غیرسیاسی خود را به همان درجه نقش سیاسی غیرفعال‌تر خود به عنوان یک شهروند، حفظ می‌کند (پالمرو و دیگران، ۱۳۷۱، ص ۱۰۴).

معضل و دگرگونی مشروعیت برآمده از فرهنگ سیاسی جدید در کشورهای خاورمیانه عربی

تأثیر روندهای جهانی شدن بر توانایی و حاکمیت کشورها و مناطق گوناگون جهان متفاوت است از این رو باید جایگاه کشورهای عربی و خاورمیانه را در منظومه رو به گسترش پدیده جهانی شدن شناخت و به ارزیابی و بررسی آن پرداخت. حقیقت این است که برخلاف کشورهای صنعتی پیشرفته، بسیاری از کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا اکنون و در فرآیند جهانی شدن با بحران مشروعیت روبرو هستند. آن دسته از رژیم‌هایی که مشروعیت‌شان را با تکیه بر ارزش‌ها و هنجارهای سنتی استوار ساخته‌اند، با افزایش روند مدرنیزاسیون و پیچیدگی مسائل فزاینده اجتماعی، بیشتر با این مسئله دست به گریبان هستند. با پایان یافتن جنگ سرد از یک‌سو شاهد کاهش اهمیت عناصر محسوس قدرت از جمله وسعت جغرافیایی، جمعیت کشور و وجود منابع و... هستیم و از سوی دیگر ملاحظه می‌شود که عناصر نامحسوس قدرت از جمله کیفیت رهبری و دیپلماسی رو به افزایش نهاده است (جان اسپوزیتو، کامروا و واتربری، ۱۳۹۱، ص ۳۰۳-۳۰۱).

همچنین عوامل نامحسوس دیگری چون نیروی انسانی و کیفیت آن، اعتماد عمومی و انسجام اجتماعی را باید در افزایش قدرت در نظر گرفت. اگر در ترسیم سیمای امنیت ملی فرض بر این است که امنیت ملی دو چهره سخت‌افزاری و نرم‌افزاری داشته باشد، بعد سخت آن توانایی‌های فیزیکی و قدرت نظامی را نشان می‌دهد و بعد نرم‌افزاری‌اش دربرگیرنده اراده ملی، نوع رژیم، انسجام، ظرفیت سیاسی و ثبات اجتماعی است. با پذیرش اهمیت این موضوع باید بگوئیم که دوران طلایی ۱۹۶۵-۱۹۵۵ دوران حاکمیت تفکر واقع‌گرایانه، رویکردی نو در مطالعات مربوط به امنیت در جهان شکل گرفت که پس از دوران جنگ سرد گسترش یافت. این رویکرد تازه برای شناخت جنبه‌های نرم‌افزاری امنیت بوده است (صادقی، ۱۳۹۰، ص ۳۵).

بنابراین، پس از جنگ سرد و پیدایش نظم نوین جهانی، ابعاد نرم‌افزاری به شکل مستقل و با ضریب اهمیت بالا مورد توجه قرار گرفته است. این ابعاد به ویژه برای کشورهای در حال توسعه و به ویژه منطقه مهم و استراتژیک خاورمیانه و جهان عرب که دچار ضعف‌های ساختاری زیادی می‌باشند، اعتبار و اهمیت بیشتری دارد. در بحث مشروعیت نیز که با جنبه نرم‌افزاری امنیت ارتباط دارد، بررسی خواسته‌ها و نیازهای مردم، سیر تکوین و شکل‌گیری و نیز پایگاه اجتماعی آن‌ها از اهمیت بالایی برخوردار شده است. از سوی دیگر کیفیت ساختار دولت‌ها، ظرفیت سیاسی و نحوه پاسخگویی به نیازها اکنون اهمیت وافر دارد. بنابراین، با بیان تقاضای جدید، تعارض و کشمکش میان مردم و حاکمیت سیاسی پا می‌گیرد. از این رو از آنجایی که حاکمیت در کشورهای عربی و شمال آفریقا توجهی به تغییرات اجتماعی و تحولات مربوطه و همچنین تقاضای جدید نکرده بود، بحران درونی حاکمیت تشدید شد و این تهدیدات موجودیت رژیم‌های سیاسی را به خطر انداخت و با سست کردن پایه‌های امنیتی و مشروعیتی مبتنی بر اقتدار در نهایت آنها را ساقط کرد. با توجه به تحولات گسترده عصر اطلاعات و ارتباطات و فناوری ماهره‌ای و نیز گسترش آگاهی‌های مردم در ابعاد مختلف، این تقاضاهای جدید با توجه به شرایط اجتماعی جوامع مذکور طیف گسترده‌ای را در بر گرفت. تقاضاها از درخواست رفاه بیشتر آغاز شد و با ابراز خرسندی و

اعتراض به نابرابری‌های اجتماعی، بیکاری و فساد و تورم و... ادامه یافته و به خواسته‌های پیچیده‌تری چون مشارکت سیاسی و مشارکت در تصمیم‌گیری‌ها، تحقق ارزش‌ها و... انجامید (خداوردی، ۱۳۹۰، ص ۱۱۹-۱۱۶). بنابراین، با تشدید فرایند جهانی شدن و گسترش فضای سایبرنتیک تهدیدات منبعث از داخل اهمیت وافری پیدا کرد و با توجه به نقش روزافزون افکار عمومی، قدرت و نقش موثر مردم و مشارکت‌خواهی هرچه بیشتر آنان در تعیین سرنوشت خود توان بیشتری یافته است. به عبارت دیگر، در عصر جهانی شدن، مهم‌ترین عامل داخلی تهدیدکننده رژیم‌های سیاسی، همان بحران مشروعیت است. در واقع مشروعیت برای کارایی یک نظام سیاسی اهمیت حیاتی دارد، زیرا بودن یا نبودن آن در درازمدت می‌تواند سبب رشد یا از دست رفتن دیگری می‌شود. در ارزیابی این موضوع لیپست نخستین کسی است که به طور مشخص رابطه میان مشروعیت و کارایی را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد و دریافت که ثابت یک رژیم به رابطه میان این دو مفهوم بستگی دارد. اکتستاین نیز در این باره گفته است: مشروعیت، انبانی از حمایت را سبب می‌شود که همکاری اتباع و شهروندان را حتی در زمان اجرای سیاست‌های کاملاً نامطلوب و نامناسب تضمین می‌کند. مشروعیت در واقع منبعی از حسن نیت پدید می‌آورد که مقامات و دست‌اندرکاران در مواقع سخت و بحرانی می‌توانند روی آن حساب کنند، زیرا از یکسو تمایل و اشتیاق مردم را برای تحمل کمبودها و نقص‌ها به طور قابل ملاحظه‌ای بالا می‌برد و از سوی دیگر عملکرد حکومت را افزایش می‌دهد (هابرماس، ۱۳۸۰، ص ۱۵۶).

آنچه که تحولات جهان عرب را سرعت بخشید و در واقع بانی اصلی آنها بود، این است که به رغم دگرگونی مفهوم رایج مشروعیت که پیامد گسترش فرایند جهانی شدن است، این دسته از کشورها با تکیه بر توانمندی‌های نظامی و اقدامات فردی و نیز ترجیح منافع شخصی و خانوادگی بر منافع عمومی به امنیت سخت‌افزاری می‌اندیشیدند، تا جایی که به استراتژی مبتنی بر همکاری گرایش نشان ندادند. از این رو این دسته از نظام‌ها که از مشروعیت کافی بی‌بهره بودند، برای تضمین امنیت داخلی و رویارویی با چالش‌های سیاسی ناشی از گروه‌های ناراضی به جنبه‌های سخت‌افزاری رو آوردند. اگرچه جهانی شدن با افزایش فعالیت‌های بخش خصوصی همراه است، اما در کشورهای عربی به ویژه با تکیه بر اقتصاد رانته، نقش دولت بسیار تعیین‌کننده بوده است و چون سیاست‌گذاری‌های عمومی دولت به افزایش تولید اقتصادی، فعالیت اجتماعی و مشارکت سیاسی نمی‌انجامد، امکان پیوستن به اقتصاد جهانی در این کشورها ضعیف بوده است، زیرا به هر حال در بُعد ملی، پیشرفت و توسعه آن‌ها معمولاً به دولت بستگی داشته و تأمین امکانات آموزشی و بهداشتی و بهبود معیشت مردم و نیز حمایت از حقوق شهروندان در گروه سیاست‌گذاری‌های عمومی و در واقع از خروجی‌های ساختار سیاسی نظام است. از این رو در زمان بروز مشکلات اقتصادی و سیاسی فرایند رشد و توسعه تهدید شد و به خطر افتاد (امین‌الخولی، ۱۳۸۲، ص ۱۲۳-۱۲۰). در کشورهای عربی که اکثراً رانته نیز می‌باشند، فرایند نوگرایی بیشتر به سیاست‌های دولت بستگی داشته و عواملی که سیاست دولت را دگرگون می‌کنند، فرایند توسعه ملی را نیز دستخوش دگرگونی می‌سازند.

در واقع در این کشورهای رانته کار تخصیص قدرتمندانه منابع و امکانات در دست دولت بوده و با توجه به اولویت‌های نظام سیاسی صورت می‌گرفته است. در کشورهای صادرکننده نفت از جمله کشورهای خاورمیانه‌ای و شمال آفریقا نوسان‌های قیمت نفت بر نرخ سرمایه‌گذاری‌های دولتی و تخصیص منابع برای اجرای برنامه‌های توسعه ملی تأثیر مستقیم و آشکار گذاشته بود که نشان‌دهنده تأثیرپذیری شدید این کشورها از تحولات جهانی است. از سوی دیگر، تصلب ساختاری، عقب‌ماندگی سیاسی و اداری و مهم‌تر از همه کمبود منابع در کشورهای عربی کمتر به آن‌ها اجازه داد از توانمندی اجرایی و مناسبات قانونی که برای ایجاد و حفظ مشروعیت در جوامع حیاتی است، استفاده کنند. ناکامی در برآورده ساختن نیازهای

اولیه مردم، سرکوب خواسته‌های فزاینده شهروندان برای مشارکت در امور مختلف، ایجاد اشتغال، استقرار عدالت و غیره هم علت و هم معلول بحران مشروعیت در کشورهای عربی بوده است. افزون بر این تحولات غیرعادی مانند کودتای نظامی یا کودتای درون نظام سیاسی و جانشینی مبتنی بر وراثت و حکومت سیاسی استبدادی بر مبنای میل و هوس‌های شخصی حکام، بحران مشروعیت را عمیق‌تر ساخت و سبب ادامه این دور باطل شده است (پایه، ۱۳۸۵، ص ۹۳-۹۱). محرومیت از سرچشمه‌های ساختاری مشروعیت در واقع عواقب وخیم متعددی برای امنیت ملی این دسته از کشورها به همراه آورد. بنابراین، جهانی شدن مشروعیت و اقتدار سیاسی برخی سیستم‌های حکومتی را در کشورهای عربی کاهش داده و سبب شده است که عوامل تهدید داخلی رژیم‌های حاکم به صورت اعتراض‌های سیاسی گسترده، خراب‌کاری و قیام و شورش افزایش و گسترش یابد. از این رو آنچه امروز در کشورهای عربی رخ می‌دهد، تردید مردم را نسبت به نظام‌های سیاسی‌شان برانگیخته و به خواسته‌های آنان برای مشارکت در نظام سیاسی و تشکیل جامعه مدنی دامن زده است.

نتیجه‌گیری

نتایج پژوهش حاضر نشان داد که در جوامع معاصر مردم اساساً از طریق رسانه‌ها، به خصوص تلویزیون - ماهواره و اینترنت اطلاعات کسب می‌کنند و عقیده سیاسی خود را شکل می‌دهند. رسانه‌ها چارچوب سیاست هستند و ابزار اساسی آنها در ایجاد ارتباط، تأثیر و ترغیب است. به این ترتیب جهانی شدن و اطلاعاتی شدن، که به دست شبکه‌های ثروت، تکنولوژی و قدرت انجام می‌گیرند، جهان ما را دگرگون می‌سازند. این دو فرآیند، توان تولید، خلاقیت فرهنگی و توانایی ارتباطی ما را تقویت می‌کنند. در عین حال، آنها حق انتخاب را از جوامع سلب می‌کنند. بر این اساس، جهانی شدن ارتباطات جمعی و توسعه فن‌آوری آن، تأثیرات مهمی در خاورمیانه بر جای گذاشته، و بویژه کشورهای اسلامی خاورمیانه را با مسائل بسیاری مواجه نموده است. این تحولات که در سطح ملی عقاید و ارزش‌ها را دگرگون کرده و در ابعاد بین‌المللی هم جداربنندی دولت‌ها را تضعیف کرده، تضادهای مهمی برای منطقه خاورمیانه تدارک نموده است. از چشم‌انداز مسائل خاورمیانه (که دیانت اسلام در آن جایگاهی اساسی دارد) گسترش رسانه‌های جمعی، تأثیر دوگانه‌ای گذاشته است. رسانه‌های جمعی، از یک طرف با گسترش خود، آراء و سلیقه‌های مردمان را یکسان نموده و در نهایت اقتدار دولت ملی را تقویت کرده‌اند و از طرف دیگر، با تنوعی که در علائق مخاطبان خود ایجاد می‌کنند، اجماع فرهنگی کشورهای دنیای اسلام را گسسته و با فرهنگ‌های چندپاره و متعارض، مشروعیت سنتی را تضعیف کرده و به موازات میزان سنتی بودن این دولت‌ها، پایه‌های اقتدار داخلی آنها را سست می‌گردانند. بدین ترتیب، رسانه‌ها و ارتباطات جمعی، فرهنگ سیاسی کشورهای خاورمیانه را به شدت نامتوازن نموده‌اند. جهانی شدن ارتباطات جمعی باعث ایجاد تنوع در فرهنگ سیاسی (طرفداری از فضای باز سیاسی و تنوع‌علاقه مخاطبان) مردم خاورمیانه عربی و تضعیف مشروعیت دولت‌های خاورمیانه عربی (از طریق نفی اقتدارپذیری و توسل به آزادی‌خواهی) شده است. در نتیجه تحول و تنوع ایجاد شده در فرهنگ سیاسی مردم خاورمیانه و به تبع آن تضعیف مشروعیت دولت‌های خاورمیانه عربی مطالبات و اعتراضات مردم در قالب انقلاب‌های سیاسی - اجتماعی به ویژه در مصر، لیبی، تونس، یمن، سوریه، بحرین و اردن جلوه نموده است. رسانه‌ها در مجموع، بینشی و گزینشی هستند و مسئله ارتباطات جمعی نیز درست در همین امر نهفته است که هر اندیشه و یا بینشی، فقط بخشی از رویدادها و حوادث را به عنوان واقعیات مسلم برجسته می‌کنند. این نکته از دیدگاه رابطه فرهنگی شمال و جنوب، اهمیت بسیاری دارد. از یک سو، با توجه به این که رسانه‌های غربی در خاورمیانه نقش رسانه‌ها را بازی می‌کنند و به عنوان یک پیام‌ساز مرجع و مرکزی نقش غالب دارند

و از طرف دیگر، مساله‌سازی در دو معنای مثبت و منفی آن، که رخداد یا مساله‌ای (هرچند کوچک و موهوم) را به عنوان مهم‌ترین مشکل روز در یک جامعه ملی تغلیظ می‌کند، مهم‌ترین ویژگی رسانه‌های گروهی است، بررسی نقش رسانه‌های غربی در خاورمیانه معاصر اهمیت دارد. باید تاکید کرد که در کشورهای خاورمیانه غربی، به دلایلی توجه و اعتماد به اخبار خارجی در سطح وسیعی جریان دارد و چنین پدیده‌ای را در همه کشورهای منطقه می‌توان مشاهده نمود. رسانه‌های خارجی فعال در خاورمیانه، نه تنها شکاف تاریخی موجود بین دولت و مردم این کشورها را پر می‌کنند، بلکه جنبه‌هایی از کار دولت‌ها را بر مردم آشکار کرده و قطع نظر از صحت و سقم آن، تریبون پر قدرتی در اختیار عامه مردم در ارزیابی نهایی دولت‌های خود قرار می‌دهند. در کشورهای اسلامی هم‌زمان با گسترش تکنولوژی ارتباط جمعی، به جای رویکرد و اعتماد بیشتر به رسانه‌های داخلی، این رسانه‌های خارجی هستند که واسطه دولت و مردم شده‌اند. این وضعیت، با توجه به زمینه فرهنگی و متفاوت رسانه‌های خارجی، مسائل مهمی برای خاورمیانه آفریده است. کشورهای خاورمیانه به دلیل موقعیت منطقه‌ای خود، همواره مورد توجه قدرت‌ها و رسانه‌های بزرگ جهانی بوده‌اند. از جنگ‌های اول و دوم جهانی تا جنگ سرد و تا بحران خلیج فارس مسأله نفت و بنیادگرایی اسلامی، خاورمیانه همیشه آبستن تحولاتی خبرساز بوده و هست.

اما نکته مهم این است که رسانه‌های بزرگ چنان نفوذی در این منطقه دارند که مردم این کشورها و نیز جهانیان را وادار می‌کنند تا ناآگاهانه از دریچه چشم‌انداز و کلیشه‌های رسانه‌های غربی به مسائل نگاه نموده و اندیشه و رفتار خود را شکل دهند. کشورهای خاورمیانه هرگز نتوانستند و شاید نخواهند توانست که قلمرو خود را از انقلاب و جهانی‌تر شدن ارتباطات جدا و مصون نگاه دارند. گفته می‌شود که در طول تاریخ منطقه و اسلام، هیچ چیز به اندازه رسانه‌های غربی مسلمانان را تهدید نکرده است. در خاورمیانه، هر کجا و هر زمانی که قدرت نظامی بنا به مصالحی کارایی ندارد، رسانه‌های گروهی فائق میدان بوده و آنجا که پنتاگون عاجز مانده است، هالیوود به پیروزی قطعی رسیده است. رابطه بین این دو آنجا آشکارتر می‌شود که سلاح‌های دفاعی و نیز فیلم‌های سینمایی، بزرگ‌ترین صادرات ایالات متحده آمریکا به خاورمیانه در دو دهه اخیر را شکل می‌دهند. تهاجم رسانه‌های قدرت‌مند جهانی، برای کشورها و جوامع خاورمیانه، به گونه‌ای مضاعف، «مساله‌ساز» شده است. از جمله این مسائل، می‌توان به سه مساله مهم اشاره کرد: معمای اقتدار، بحران جامعه مدنی و رفرم سیاسی در کشورهای اسلامی. نکته اصلی این است که در خاورمیانه جدید، هرچه یک کشور مذهبی به فرهنگ سنتی خود تعلق خاطر بیشتری نشان می‌دهد، رسانه‌های غربی فشار بیشتری بر آن کشور وارد می‌کنند. این رسانه‌ها با فن‌آوری و تصاویر وسوسه‌انگیز، طوفان رنگ را چنان به درون خانه‌ها در خاورمیانه گسیل می‌دارند که زهد و پارسایی سنتی را به یکباره در خود غرق می‌کند و آنگاه فضایل اسلامی و سنتی را که بالطبع شکننده هستند، از جوامع فوق می‌زدایند. رسانه‌های غربی در این مفهوم، به عنوان ابزار تفوق فرهنگی و بسط منازعات سیاسی، در واقع بازیگر اصلی قدرت در خاورمیانه هستند که دولت‌ها و کشورهای اسلامی را به چالش واداشته‌اند. غرب از طریق رسانه‌ها نه تنها به راحتی حریف فرهنگی خود را مغلوب می‌کند، بلکه با محروم بودن حریف از امکان استفاده گسترده از رسانه‌ها در سطح جهان، کاری می‌کند که مخالفینش غیر عادی و غیر متعارف جلوه داده شود (نظیر بنیادگرایی و اصول‌گرایی و...) و یا اصولاً وجود رقیب در افکار و اذهان فراموش گردد.

در مجموع از دیدگاه پژوهش حاضر، جهانی شدن و گسترش چشمگیر و برق‌آسای ارتباطات جمعی در پرتو آن در منطقه خاورمیانه عربی تأثیرات دوگانه‌ای داشته است: با این توضیح که این فرایند از یک‌سو موجبات بیداری و آگاهی عمومی مردمی را نسبت به فرهنگ بومی و ملی فراهم آورده و در کل، زمینه رشد نیروهای بنیادگرای اسلامی را مهیاء کرده و از سوی دیگر گسترش وسایل ارتباطی جمعی و سلطه کشورهای غربی بر آنها، چالش‌های اساسی برای فرهنگ محلی ایجاد کرده

است. اما در کل، چنین فرایندی، به گسترش آگاهی‌های عمومی در بین مردم انجامیده و باعث شده است نظام‌های سیاسی، سلطه کامل خود را بر ابزارهای فرهنگی (که زمینه را برای بازسازی و تقویت مشروعیت نظام‌ها آماده می‌کرد) از دست بدهند. گسترش شبکه‌های تلویزیونی خصوصی، تشکیل سازمان‌های غیردولتی، شکل‌گیری هویت‌های جدید در بین توده‌ها، آگاهی از شیوه‌های جدید زیستن در نقاط دیگر جهان، آشنایی بیشتر و ملموس‌تر با نظام‌های سیاسی دموکراتیک در کشورهای دیگر از طریق شبکه‌های اینترنتی و ماهواره‌ای و سایر رسانه‌های جمعی باعث شده است تقاضاهای جدیدی در این جوامع مطرح بشود. نظام‌های سیاسی منطقه قادر نیستند این تقاضاهای عمومی را برای مدت زیادی نادیده بگیرند، چون گروه‌های داخلی از امکانات ارتباطی برای رساندن پیام خود به جهانیان و جلب حمایت آنها از اهداف خود بهره می‌گیرند و کشورها قادر به کنترل اطلاعات مربوط به گروه‌های مخالف نیستند. از این رو نظام‌های سیاسی با افزایش مشارکت و تقاضا روبه‌رو هستند و برای اینکه بتوانند خروجی‌های مناسب و پاسخ‌های قانع‌کننده برای این ورودی‌ها داشته باشند، ناگزیرند، در ساختارهای متصلب و بسته سیاسی، تجدیدنظر کنند و ظرفیت نظام سیاسی را برای دسته‌بندی، سازماندهی و پاسخگویی به تقاضاهای مردمی افزایش دهند.

در سال‌های اخیر، تبلیغات رسانه‌ای در کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس و منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا پیشرفت فوق‌العاده‌ای داشته و آن را بر قله تبلیغات رسانه‌ای عربی قرار داده که از تجربیات کشورهایی مانند مصر و لبنان که برای ده‌ها سال بر این صناعات مهم مسلط بوده‌اند نیز فراتر رفته است. دلیل مهم تحول مزبور به امکانات مالی برمی‌گردد که برخی از دولت‌ها و شرکت‌های موجود در این منطقه برای رونق تحول مزبور تخصیص داده‌اند که در نتیجه باعث خرید تکنولوژی‌های پیشرفته و جذاب افراد خبره و کارآزموده از خارج از این منطقه شده است.

باید اذعان کرد رسانه‌های کشورهای عربی منطقه با مشکلات و آسیب‌های جدی روبرو هستند. البته می‌توان با درک بهتر سیاست‌مداران و تصمیم‌گیرندگان دولتی، آثار منفی و آسیب‌های مزبور را به دلیل رسالت مهم رسانه‌ها در کشف حقیقت طرح و مشکلات مردم و آرزوی آینده‌ای بهتر کاهش داد. اصولاً آزادی رسانه‌ای با شفافیت منابع اطلاعاتی همچون دولت و یا سازمان‌های دیگری که مایل به ارائه اطلاعات مهم و رسانه‌ها نیستند، مرتبط می‌باشد. لذا در این مرحله ضرورت دارد که قوانین و مقررات جدید مطبوعاتی و انتشاراتی متناسب با عصر ارتباطات و انقلاب اطلاعات تدوین شود.

منابع

- آل غفور، سید محمدتقی (۱۳۷۵). نقش فرهنگ در ساختار سیاسی ایران معاصر. نقد و نظر، شماره ۷-۸.
- آلموند، گابریل؛ پاول، بینگهام؛ مونت، رابرت جی. (۱۳۸۱). چهارچوبی نظری برای بررسی سیاست تطبیقی. ترجمه علیرضا طیب. تهران: انتشارات مرکز آموزش مدیریت دولتی.
- اسپوزیتو، جان؛ کامروا، مهران؛ واتربری، جان (۱۳۹۱). جامعه مدنی و دموکراسی در خاورمیانه. ترجمه محمدتقی دلفروز. تهران: نشر فرهنگ جاوید.
- امین الخولی، اسامه (۱۳۸۲). جهان عرب و جهانی شدن؛ مجموعه بحث و بررسی‌های نشست اندیشه‌شناسی مرکز مطالعات وحدت عرب. ترجمه عبدالهادی بروجردی. تهران: وزارت امور خارجه، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- بدیع، برتران (۱۳۷۶). توسعه سیاسی. ترجمه احمد نقیب‌زاده. تهران: انتشارات قومس.
- پایه، ایلان (۱۳۸۵). خاورمیانه نوین. ترجمه کاظم فیروزمند خلخالی. تهران: مرکز ملی مطالعات جهانی شدن.
- پالمر، مونتی؛ لاری، اشترن؛ گایل، چارلز (۱۳۷۱). نگرش جدید به علم سیاست. ترجمه منوچهر شجاعی. تهران: نشر دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- چیلکوت، رونالد (۱۳۷۷). نظریه‌های سیاست مقایسه‌ای. ترجمه وحید بزرگی و علیرضا طیب. تهران: انتشارات رسا.
- خداوردی، حسن (۱۳۹۰). کالبدشکافی تحولات جدید در خاورمیانه. مطالعات بین‌المللی، سال هشتم، شماره ۳.
- دوورژه، موریس (۱۳۷۶). جامعه‌شناسی سیاسی. ترجمه ابوالفضل قاضی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- رزاقی، سهراب (۱۳۷۵). مولفه‌های فرهنگ سیاسی ما. نقد و نظر، سال دوم، شماره ۳-۴.
- صادقی، حسین (۱۳۹۰). خاورمیانه تلاشی برای آزادی و پاسداشت کرامت انسانی. آئین، شماره ۳۴-۳۵.
- کاظمی، سید علی‌اصغر (۱۳۸۶). هفت ستون سیاست. تهران: انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- کشاوری، بهمن (۱۳۸۳). نگاهی به عوامل تاثیرگذار بر توسعه سیاسی دو کشور هند و کره جنوبی. مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۶۳.
- کوئن، بروس (۱۳۷۵). درآمدی به جامعه‌شناسی. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: انتشارات طوطیا.
- گل محمدی، احمد (۱۳۸۱). جهانی شدن، فرهنگ، هویت. تهران: نشر نی.
- وثوقی، منصور؛ نیک خلق، علی‌اکبر (۱۳۸۶). مبانی جامعه‌شناسی. تهران: شرکت نشر بهینه فراگیر.
- هابرماس، یورگن (۱۳۸۰). بحران مشروعیت. ترجمه جهانگیر معینی علمداری. تهران: گام نو.